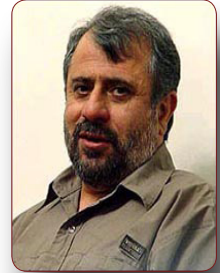


SCO

کانون آرمان شریعتی

SCO1385@Gmail.com

گفت و گوی نشریه "آرش" با یوسفی اشکوری



مسن یوسفی اشکوری

شماره مقاله : ۱۰۱۰

تعداد صفحه : ۱۲

آفرین بررسی : ۸۷/۰۷

تاریخ تمریر : ۱۳۸۷

www.shandel.org

موضوع :

گفت و گوی نشریه الکترونیکی "آرش" با یوسفی اشکوری

"... اگر به طور کلی به اسلام به عنوان یک مجموعه جهان بینی و باورها و اخلاق و شریعت و شعائر بنگریم و مفاهیم مورد نظر جدید و برآمده از مدرنیته غربی را به آن مجموعه عرضه کنیم و نسبت‌ها را در مقام داوری بسنجیم، درمی‌یابیم که عناصری در جهان بینی و عقاید و اخلاقیات و احکام دینی وجود دارد که می‌توان به استناد آنها با دموکراسی و در حوزه دیگر با سوسیالیسم و در موقعیت دیگر با سرمایه داری موافق بود و عکس آن نیز صادق است..."

س : برخوردِ مذهبِ شما به سوسیالیسم و دموکراسی و سیستم سرمایه داری چگونه است؟

ج : دقیقاً روشن نیست که منظور از "مذهبِ شما" چیست. منظور "اسلام" به عنوان دین من است و یا مُراد تلقی و تفسیر منِ مسلمان از اسلام به مثابه یک میراث و سنت پیشینیان می‌باشد. اگر منظور گزاره اول باشد، باید بگویم که اسلام دینی است مربوط به هزار و پانصد سال پیش و ماقبل مُدرن و لذا نمی‌توان آن را با پدیده‌ها و مفاهیم مُدرن و برآمده از یک سلسله تحولات فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و تکنولوژیک جدید و آن هم در بستر یک تاریخ متفاوت یعنی غرب مسیحی و غیر اسلامی مقایسه کرد و از سازگاری و یا غیر سازگاری آن دو سخن گفت. مفاهیمی چون سوسیالیسم، کمونیسم، امپریالیسم، دموکراسی، لیبرالیسم، سرمایه داری و ... ، به زعم اینکه می‌توان رگه‌هایی از آنها را در روزگاران کهن سراغ گرفت، زاده تحولات پانصد سال اخیر جهان غربی است.

اگر به طور کلی به اسلام به عنوان یک مجموعه جهان بینی و باورها و اخلاق و شریعت و شعائر بنگریم و مفاهیم مورد نظر جدید و برآمده از مدرنیته غربی را به آن مجموعه عرضه کنیم و نسبت‌ها را در مقام داوری بسنجیم، درمی‌یابیم که عناصری در جهان بینی و عقاید و اخلاقیات و احکام دینی وجود دارد که می‌توان به استناد آنها با دموکراسی و در حوزه دیگر با سوسیالیسم و در موقعیت دیگر با سرمایه داری موافق بود و عکس آن نیز صادق است. بویژه که اسلام را به عنوان یک کُل و در پرتو جهت گیری‌های عام و ایدئولوژیک و تاریخی آن در نظر بگیریم و فقط به یک آیه قرآن و یا یک و چند حدیث و

یا گزارش‌های تاریخی بَسَنده کنیم. چرا چنین است؟ دلایل آن به معرفت‌شناسی و روش‌شناسی و برخی مسائل شخصی و مواضع طبقاتی و امور دیگر بر می‌گردد، یعنی اموری که در تفسیرها و فهم‌های ما لاجرم اثر می‌گذارد. همین تفاوت‌های بینشی و روشی در فهم سوسیالیسم و دموکراسی و لیبرالیسم و مفاهیم جدید دیگر نیز مؤثرند. از این رو، اجماع قطعی در تعاریف این اصطلاحات و واژه‌ها وجود ندارد و حتی تعاریف گاه متضاد است. بنابراین عده‌ای از پیوند و یا یکی بودن اسلام و سوسیالیسم و یا اسلام و دموکراسی و یا اسلام و سرمایه‌داری سخن می‌گویند و حتی آن را به مثابه مَثَبه مَثَرَقی بودن اسلام می‌شناسند و در نقطه مقابل مفسرانی نیز از تفاوت و یا تعارض این مفاهیم دینی - تاریخی قدیم و جدید سخن می‌گویند.

اما من به عنوان یک مسلمان معتقد به نواندیشی دینی و نقاد اسلام و تشیع تاریخی، با سوسیالیسم و دموکراسی موافقم و آن دو را نه در تعارض با هم، بلکه مکمل هم می‌دانم و معتقدم که یکی بدون دیگری ناقص و ناکارآمد و حتی زیان‌آور است. با توجه به دین‌شناسی‌ام نمی‌گویم اسلام عین سوسیالیسم و یا عین دموکراسی است و حتی نمی‌گویم این دو را می‌توان از متون و منابع اسلامی (مانند قرآن و سنت و تاریخ) استخراج کرد. اما می‌گویم جهت‌گیری‌های هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه دینی و جهت‌گیری‌های عام اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و طبقاتی قرآن و سنت پیامبر و مسلمانان صدر اسلام با یک نظام اجتماعی مَبْتَنی بر مثلث آزادی (دموکراسی)، عدالت و برابری (سوسیالیسم) و اخلاق مَبْتَنی بر خیر عمومی و تقدم منافع جمع بر فرد (عرفان) سازگار است و در واقع می‌توان گفت اسلام مؤید چنین نظام اجتماعی و انسانی است. از این رو، من در شرایط فعلی به نوعی "سوسیال - دموکراسی اخلاقی" باور دارم و آن را اسلامی و از منظر دینی قابل دفاع می‌دانم و معتقدم نظام‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی هر چه در جهت تحقق و تعمیق اجزای این مثلث پیش‌تر بروند، آن نظام و مجتمع اسلامی‌تر است. در این صورت پیداست که نظام سرمایه‌داری به شکلی که در روزگار اخیر در مغرب زمین پدید آمده و قوام یافته است، مورد تأیید نیست و آثار و پیامدهای ضد انسانی آن در تعارض با اخلاق دینی و انسان‌شناسی اسلامی است.

س: به نظر شما روش برخورد با سرمایه‌داری، که زیر لوای اسلام بیان می‌شود؟ چگونه باید باشد؟

ج: چنان که گفتم شاید نتوان از موافقت و یا مخالفتِ اسلام با سرمایه داری به طورِ مطلق سخن گفت چرا که سرمایه داری پدیده‌ای جدید است و در زمانِ ظهورِ اسلام چنین پدیده‌ای با تمامِ مبانی و لوازمِ کنونی اش وجود نداشت و از سویی دیگر باید دقیقاً مفهوم و پدیده‌ای چون "سرمایه داری" (کاپیتالیسم) تعریف شود. به نظر می‌رسد که اسلام، چنان که در قرآن و سنت، مبانی عامِ آن آمده و در چند قرنِ نخست تحقق یافته است، با علم، پیشرفت، تکنیک، صنعت، تولید، کار، ثروت، توزیع و... موافق است و آنها را تشویق می‌کند اما تمامی آنها را در خدمتِ آگاهی، آزادی، برابری، اخلاق و معنویتِ آدمی می‌داند و لذا در جهانِ بینیِ اسلامی و اخلاقِ دینی همهٔ اینها خادمِ انسانند و نه مخدومِ وی. از این رو می‌توان گفت "سالاریِ تکنیک و ثروت" مذموم است اما خدمت‌گذاری و تأمینِ رفاه و امنیت و آسایشِ جوامعِ انسانی به وسیلهٔ آنها ممدوح است و مفید.

نکتهٔ مهم این است که علوم و تکنولوژی و تولیدِ کلان و حتی خرد، بدونِ انباشتِ پول و سرمایه حاصل نمی‌شود و منطقاً این انباشت و سرمایه‌گذاری با سود و اختصاصِ حداقلِ بخشی از آن به سرمایه ملازمه دارد و در نهایت این سودآوری، ناگزیر، با حدی از استثمار و بهره‌کشی قرین و ملازم است. ظاهراً این تلازم اجتناب‌ناپذیر است. روندِ تحولاتِ تمدن و پیشرفتِ صنعتی و علمی و اقتصادی سه قرنِ اخیرِ جهان نیز مؤیدِ این تلازم است. پیامدها و عوارضِ منفیِ سرمایه‌داریِ جهانی و کاپیتالیسم، که به استثمار و غارت و تَضییعِ حقوقِ انسان‌ها و فاصله‌های عمیقِ طبقاتی انجامیده است، ناشی از همین پیامدها و تلازم‌ها است. چه باید کرد؟ گرچه اکنون جای بحثِ تفصیلی نیست و بویژه کارشناسانِ اقتصادِ سیاسی و مهندسانِ اجتماعی باید با توجه به شرایطِ تاریخی و اجتماعی و فرهنگی و امکاناتِ مادیِ هر جامعه‌ای در این باب طرح و برنامهٔ مطلوب ارائه دهند، اما در سطحِ نظری لازم است که مبانیِ انسان‌شناختی و اجتماعیِ کاپیتالیسم (نه لزوماً انباشتِ سرمایه و تعلقِ سودِ معقول بر سرمایه) به طورِ جدی و علمی نقد شود و پیامدهای ضدِ انسانی و مُخربِ آن آشکار و معرفی گردد. با اینهمه باید توجه داشت تا زمانی که نتوانیم بدیلِ مناسبی برای سرمایه داری ارائه دهیم، نقدِ فلسفی و یا اجتماعیِ این نظام به تنهایی کارساز نیست. در این میان به اجمال می‌توانم بگویم به نظر می‌رسد مثلثِ سوسیالیسم، دموکراسی و اخلاقِ بدیلی انسانی‌تر برای کاپیتالیسم باشد. هر طرحی باید لزوماً در جهتِ کاهشِ استثمار و فاصلهٔ طبقاتی و بستر سازِ اعمالِ اراده و آزادی و حقِ انتخاب و حاکمیتِ ملی و مردمی باشد.

حال اگر به عنوان مسلمان به اسلام مراجعه کنیم و قواعد کلی فکر و ایدئولوژی اسلامی را در یک منظومه فکری و ایمانی فهم کنیم، می‌توانیم بگوییم که در انسان‌شناسی، اسلام مُشوقِ اعمالِ اراده‌آزاد و حق‌انتخابِ آدمی در عرصه زندگی فردی و اجتماعی می‌باشد و از نظر اجتماعی جهت‌گیری اسلام شکستنِ تمرکزها و انحصارات در تمام وجوه حیات اجتماعی است و از این رو در جامعه دینداران فاصله‌های طبقاتی میل به کاهش دارد و در نهایت، تولید و مصرف و تکنیک و رفاه و ثروت کنترل شده و در جهت تعالی اخلاقی و معنوی آدمیان قرار می‌گیرد. شاید بتوان گفت به طور کلی از منظر اسلامی انباشت سرمایه با شروطی و کنترل شده مفید و ممدوح باشد و به رشد ثروت و رفاه عمومی (خیر عمومی) یاری رساند، اما سرمایه‌سالاری (کاپیتالیسم) به شکلی که در جهان پیشرفته حاکم است و عواقب منفی بسیاری به بار آورده است، مذموم و غیر قابل قبول است. ماکسیم رودنسون در کتاب "اسلام و سرمایه‌داری" نشان داده است که اسلام در چند قرن نخست خود از طریق تشویق مسلمانان به کار، تولید، تجارت، زراعت و... به توسعه اجتماعی و اقتصادی و علمی و پیشرفت تمدن کمک کرده است. امروز نیز می‌توان در جامعه دیندار در ساحت تفکر و جهان‌بینی و آموزش فرهنگی و اخلاقی از این آموزه‌ها و مشوق‌ها بهره برد، اما از سرمایه‌سالاری و عواقب مخرب آن فاصله گرفت.

س: شما نقش تاریخی جریان‌های چپ طرفدار مارکسیست ایرانی را در تحولات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و فکری کشور چگونه بیان می‌کنید؟

ج: جریان‌های مختلف و متنوع چپ مارکسیستی در ایران، مانند دیگر جریان‌ها، یکپارچه و واحد نیست و از نظر فکری و سیاسی و اجتماعی در مقاطع مختلف، نقش‌های مختلف و حتی متضادی داشته است. اما از آغاز ظهور پدیده چپ مارکسیستی و حتی سوسیالیستی در سالیان پیش از مشروطه تا کنون، جریان چپ به طور کلی در تمام تحولات فرهنگی و سیاسی و اجتماعی کم و بیش حضور داشته و اثرگذار بوده است. این اثرگذاری‌ها در مقطعی مثبت و در مراحل منفی و یا از جهاتی مثبت و از جهاتی دیگر منفی و مخرب بوده است. در مقطع مشروطیت (از تاسیس سوسیال-دموکرات‌ها تا پایان مجلس دوم) جریان‌های چپ سوسیالیستی در گسترش اندیشه آزادی‌خواهی و دموکراسی‌طلبی و تعمیق جنبش ضد استعماری و ضد استبدادی و ضد استثمار نقش مهمی داشته‌اند. انقلابیون مجلس اول و دموکرات‌های مجلس دوم و حتی مجلس سوم از همین جریان بودند. در این مقطع، جریان چپ

اسلامی نیز غالباً همراه این جریان بوده است. برخلاف تصور عمومی، جریان‌های چپ (اعم از مذهبی و غیر مذهبی) نخستین مُنادیان دموکراسی در ایران بوده‌اند و حداقل دموکراسی را عمیق‌تر و جدی‌تر دنبال می‌کردند و نه جریان‌ها و شخصیت‌های راست و محافظه‌کار و به اصطلاح میانه‌رو. (بررسی و مقایسه کارنامه انقلابیون و اعتدالیون مجلس اول تا سوم در این مورد مُدعای فوق را ثابت می‌کند). هر چند که در همین دوران، نوعی تندرؤی و رادیکالیسم یوتوپیک و رفتارهای نسنجیده نیز وجود داشت و به رشد سوسیال-دموکراسی و آزادی خواهی مردم آسیب رساند.

در دوران اشغال ایران و در عصر رضاشاه و پس از آن، جریان‌های چپ در عرصه فرهنگ و گسترش آگاهی سیاسی، اجتماعی و طبقاتی ایران نقش آفرین بودند. تقی‌آرانی و دانش او و شهامت اخلاقی او در این دوران برجسته است. البته حزب توده در دهه بیست دچار خطاهای استراتژیک شد و از این رو آثار منفی بر جای نهاد. در دوران جنبش‌های مسلحانه دهه چهل و پنجاه نیز چریک‌های رزمنده، راه آگاهی و مقاومت را گشودند و از این نظر مثبت عمل کردند. هر چند بعدها روشن شد که مبارزه مسلحانه به مثابه "هم استراتژی و هم تاکتیک" در ایران آن روز نامناسب و حداقل ناتمام بوده و نمی‌توانست به فرجامی نیکو بیانجامد.

در مجموع می‌توانم بگویم که در طول یک سده، جریان‌ها و شخصیت‌های فکری، سیاسی و انقلابی مارکسیستی و چپ در گسترش اندیشه‌های فلسفی و اجتماعی (گرچه از نوع کمونیستی و مارکسیستی آن) و جنبش آزادی خواهی و عدالت طلبی نقش مثبتی داشته‌اند، هر چند، از نظر استراتژیک دچار اشتباهاتی نیز شده‌اند. یکی از آن اشتباهات از نظر سیاسی، برخوردهای رادیکال و غیردموکراتیک بخش قابل توجهی از جریان‌های چپ در اوایل انقلاب ایران بوده است.

س: شما برخورد نیروهای مارکسیستی به مذهب و تحلیل اندیشه‌های مذهبی، خصوصاً در ایران پس و پیش از انقلاب را چگونه ارزیابی می‌کنید؟
ج: از قضا یکی از اشتباهات فلسفی و استراتژیک بسیاری از شخصیت‌ها و جریان‌های مارکسیستی در ایران (و نیز در جهان اسلام) با پدیده مذهب است. البته این موضوع بحث فلسفی و نظری است و طبعاً نقد و بررسی آن در چند جمله فیصله پیدا نمی‌کند و لذا وارد محتوی و صدق و کذب هیچ گزاره‌ای

نمی‌شوم. اما تا آنجا که به روش و استراتژی و تاکتیک در عرصه عمل اجتماعی و برخورد با دگراندیشان مربوط می‌شود، می‌توان گفت که مارکسیست‌ها غالباً در تحلیل و فهم دین در تاریخ و در جوامع گذشته و حال، بین اسلام حقیقی (آن‌گونه که در آغاز بوده و اقتضای طبیعی آن بوده است) و اسلام تاریخی خلط کرده‌اند و لذا بین اسلام و مسلمانان هر دوره و حتی بین مسلمانان و حاکمان غالباً فاسد اسلامی در گذشته و حال تفاوت قائل نشدند. آنان توجه نکردند که در اسلام هم عناصر زنده و پویا (جدا از صدق و کذب فلسفی آن) وجود دارد که به کار انسان و آگاهی او می‌آید و هم در همین دین زمینه‌ها و عناصری وجود دارند که حداقل مستعد تفاسیر سوء و رفتارهای ضد آزادی و عدالت و دموکراسی و... هستند. برقرار کردن نسبت اینهمانی بین دین و تاریخ دین و غفلت از نقش زنده و خلّاق دین در جوامع دینی و اسلامی در حوزه اندیشه و اخلاق و جامعه و سیاست، بسیاری از مارکسیست‌ها را به این خطا دچار کرد که بعد دین ستیزی را تقویت کنند و در نتیجه توده‌ها را برتجانند و در نهایت مرتجعین و سنت‌گرایان ضد تحول را نیز تقویت کنند و بهانه‌ای برای سرکوبی به دست دهند.

گرچه در این سو نیز مذهبی‌ها غالباً همین برخورد جزمی و سیاه-سفیدی و در نتیجه حذفی را با اندیشه‌های مارکسیستی و غیر مارکسیستی و جریان‌های غیر وابسته به آنها دارند، اما شماری از نواندیشان (بویژه نواندیشان چپ مسلمان) از روش نقدی و با معیار نسبی‌گرایی معرفتی و رفتاری با مارکسیسم و یا هر ایسم دیگر مواجه می‌شوند و از این رو از جزمیت فاصله می‌گیرند و پلورالیسم را در عرصه ایدئولوژی و معرفت و سیاست و جامعه می‌پذیرند و در نهایت حذف را کنار می‌نهند و حق انتخاب و آزادی و حیات برای همه به طور یکسان قائل‌اند. بویژه در این نحله مسأله حقیقت فقط در اندیشه مطرح نیست بلکه بیشتر در رفتار و عمل است که حقیقت ظهور پیدا می‌کند و معیار داوری است. شریعتی در این میان پلورالیستی‌ترین تعریف را از دین و تاریخ آن (با تفکیک بین دین و تاریخ دین) و نیز از مارکسیسم و دیگر فلسفه‌های اجتماعی معاصر ارائه می‌دهد. اگر این الگو و مدل تحلیل دربارهٔ مذهب و مارکسیسم و اندیشه‌های دیگر ارائه شود، هم دموکراسی و حقوق بشر ولو به طور نسبی محقق می‌شود و هم عدالت و هم زندگی مسالمت‌آمیز و به دور از حذف ممکن می‌گردد.

س: ادیان نهادینه شده و مُسلط، پاسدارِ سلسله مراتب و بهره‌کشی طبقاتی و جنسیتی هستند. از آنجا که زنان، انسان‌های دستِ دوم به حساب می‌آیند، به نظر شما این نوع کارکردهای ادیان چگونه است؟

ج: این گزارش از ادیان نهادینه شده یا همان دینِ تاریخی درست است و در اسلام نیز - حتی در صدر اسلام - این تفاوت‌ها بین زن و مرد (و نیز در وجوه دیگر روابط اجتماعی) وجود دارد. اما دو نکته فراموش نشود، یکی اینکه در تمام ادوار تاریخ بشر (بویژه در سه هزار سال اخیر) همواره نگاه منفی نسبت به زن و در نتیجه تفاوت و تبعیض و فرودستی زنان در قیاس با مردان وجود داشته و در تمام جوامع و ادیان و مکتب‌های فلسفی و اجتماعی غیر دینی نیز مساواتِ حقوقی و جنسیتی بین مذکر و مؤنث برقرار نبوده است. دوم اینکه در دین اسلام، مانند ادیان و فلسفه‌ها و نظام‌های اجتماعی و حقوقی دیگر، عناصری وجود دارند که می‌توانند به کاهش تبعیض‌ها و حرکت به سوی مساوات کمک کنند و امروز می‌توان با استفاده از روش‌های معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه و نقد تاریخی دین و تاریخ دین، این عناصر را کشف و استخراج کرد و برای تغییر مناسبات ناعادلانه کنونی در روابط زن و مرد از آنها سود جست. یکی از این روش‌های متدیک، فهم مجموعه اسلام و احکام شریعت در بستر تاریخ و متناسب با تحولات ویژه اعراب حجاز در سده هفتم میلادی و در نتیجه باور به تغییر پذیری احکام اجتماعی و تنظیم نظام حقوقی جدید در این عصر و یا هر عصر دیگری است که نواندیشان مسلمان عموماً به آن معتقدند.

به هر حال از یاد نبریم که موضوع حقوق بشر و مساواتِ حقوقی و مخصوصاً مساواتِ حقوقی زنان و مردان یک پدیده جدید و امروزی است و حتی چند دهه پیشتر سابقه ندارد و لذا نمی‌توان انتظار داشت مذهبی‌ها و حتی سکولارها به سادگی افکار نهادینه شده و سنت‌های ستبر حاکم را به راحتی ترک کنند و به مساواتِ مطلق و کامل برسند. شناخت من از اسلام این است که اسلام و محمد در زمان خودش گام بزرگی در جهت رهایی زن و بهبود وضعیت زنان در عربستان سده هفتم برداشت و روابطِ حقوقی زن و مرد را عادلانه‌تر کرد، اما روشن است که این به معنای جزمیت و باور به عدالتِ مطلق احکام شرعی در تمام زمان‌ها و مکان‌ها نیست.

س: در تاریخ اسلام همیشه جریان‌اتِ بنیادگرا در مقابل عقل‌گرا وجود داشته است، در برخورد با بنیادگرایان چه روشی مناسب است؟

ج: اصطلاح "بنیادگرا" یک اصطلاح جدید است و لذا با تسامح از آن استفاده می‌کنم. در گذشته از جریان‌های مخالف عقل‌گرایی تحت عنوان "ظاهرگرا" و یا "نص‌گرا" یاد می‌شد که از قرن سوم به بعد عمدتاً در مجموعه گسترده "اشاعره" گرد آمده بودند. بنیادگرایان امروز غالباً تداوم تاریخی همان ظاهرگرایان و اشعریان در عالم سنی و اخباریان در شیعه هستند. اینان به نص و ظواهر و شعائر دینی اصالت مطلق می‌دهند و برای تعقل و استدلال (علمی یا فلسفی) چندان نقشی قائل نیستند و از این رو در برابر عقل‌گرایان معتزلی و نواندیشی دینی عصر جدید قرار دارند. اینان به مرجعیت روحانی در تشیع و خلافت در تسنن باور دارند و از نظر سیاسی نیز حاکمیت دینی را در قالب خلافت و یا ولایت فقیه، مدل نظام دینی ایده آل خود قلمداد می‌کنند. به ضرورت مبانی فکری و ایدئولوژیک آنان و نیز به اقتضای شرایط زمانه (سلطه‌گری‌های جهان سرمایه داری و غربی از یک سو و بحران‌های اجتماعی و عقب ماندگی کشورهای اسلامی از سوی دیگر)، خشونت‌گرایی و جزمیت با نهضت بنیادگرایی ملازمه پیدا کرده است.

اما نحوه برخورد با بنیادگرایان از ظرافت و پیچیدگی ویژه‌ای برخوردار است. هر نوع برخوردی باید با توجه به مبانی فکری بنیادگرایی و شرایط خاص هر منطقه باشد، وگرنه محکوم به شکست است. آنچه در این مجال می‌توانم بگویم اینست که، تا زمانی که زورگویی‌های قدرت‌های بزرگ و غربی ادامه دارد و جوامع اسلامی از نظر اجتماعی و اقتصادی و علمی از انحطاط و عقب‌ماندگی خارج نشود و بویژه به تقابل اسلام و غرب دامن زده شود، بنیادگرایی برجا خواهد ماند و تقویت هم خواهد شد.

بنیادگرایی در جهان اسلام دو رقیب و آلترناتیو دارد. یکی سنت‌گرایی است و دیگری نو‌گرایی و پروژه اصلاح و یا دقیق‌تر پروژه بازسازی اندیشه دینی. سنت‌گرایی گرچه بنیادگرایی را تعدیل می‌کند اما چون از یک سو با مبانی فکری و اعتقادی بنیادگرایی قرابت و حتی همانندی دارد و از سویی دیگر این جریان هیچ راه حلی برای خروج از معضل عقب‌ماندگی ارائه نمی‌دهد، به واقع نمی‌تواند بدیل بنیادگرایی باشد. اما تنها بدیل معقول و واقع‌بینانه، پروژه اصلاح دینی و نواندیشی از نوع اقبال و شریعتی برای جریان مخرب و واپس‌گرای بنیادگرایی است. اما واقعیت اینست که این بدیل نیز از طرفی مغلوب شرایط و

بنیاد‌گرایی و سنت‌گرایی است و از طرفِ دیگر این جریان هنوز در کشورهای اسلامی به پروژه‌ عملی و ارائه‌ راه‌ حل‌ های عینی و مُدل قابلِ اجرا نرسیده و یا از این نظر ضعیف است. به هر حال مهم‌ترین اقدام مؤثر، برخورد فرهنگی، آموزشی و سیاسی است که البته برنامه‌ای دیربازده و طولانی است.

س: آیا جدایی دین از دولت به معنای جدایی دین از سیاست است؟ شما مذهب را در یک نظام دموکراتیک چگونه می‌بینید؟

ج: با اندکی تأمل آشکار می‌شود که "سیاست" و "حکومت" یکی نیست، هر چند که با هم ارتباط نزدیک دارند و روی ساختار سیاسی و حقوقی قدرت نیز نقش آفرین است، اما دین (بویژه اسلام با توجه به مجموعه مبانی نظری و آموزه‌های عملی آن) به گونه‌ای است که می‌تواند (و از نظر نواندیشان مسلمان باید) از حکومت (State) و دولت (Government) جدا باشد. اما یک مسلمان در صورتی که به دیانت در تمام ابعاد و جامعیت و لوازم آن وفادار بماند، نمی‌تواند اجتماعی و سیاسی نباشد. منظور از سیاست و سیاسی بودن، احساس مسئولیت کردن در قبال جامعه و سرنوشت مردم و حساس بودن در برابر ستم‌ها و تبعیض‌هاست. دغدغه آگاهی و آزادی مردم و دغدغه عدالت‌ورزی گوهر دین‌داری است. از نظر غالب نواندیشان، که به حکومت عرفی و دموکراتیک باور دارند، مذهب و از جمله اسلام می‌تواند در عرصه عمومی حضوری فعال و اثرگذار و مثبت داشته باشد و مسلمانان می‌توانند از طریق تأسیس احزاب سیاسی و نهادهای مدنی با نگاه و رویکرد دینی در سیاست و حتی دولت اثر بگذارند و افکار و ارزش‌ها و حساسیت‌های دینی مسلمانان را نمایندگی کنند. اما شرط اصلی آن است که اولاً مذهبی‌ها ولو در اکثریت، حق ویژه برای خود نخواهند و ثانیاً حقوق اقلیت‌ها و به طور کلی غیر مذهبی‌ها رعایت شود و ثالثاً از روش دموکراتیک و اِقتناع و گفتگو و نه زور و تحمیل استفاده کنند و در نهایت به نظام و حکومت دموکراتیک و عرفی وفادار باشند.

س: نظر شما در مورد اقدامات و عملیات ضد امریکایی و ضد اسرائیلی بنیادگرایان چیست؟

ج: گرچه سلطه‌گری‌ها و گاه اشغالگری‌های نظامی امریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها و هر قدرت دیگر به طور کلی محکوم است و مقاومت در برابر تجاوزات از مشروعیت سیاسی و حقوقی (حتی در نظام شناخته شده بین‌المللی) برخوردار است، اما از این سو نیز با هر نوع ترور و خشونت و جنگ آفریزی و اقدامات ماجراجویانه مخالفم و این نوع کارها نیز از مشروعیت مذهبی و یا سیاسی برخوردار نیست. در واقع خشونت و تجاوز و زورگویی از هر دو طرف

تشدید کننده بحران و به خطر افتادن صلح جهانی و امنیت برای تمام مردمان، حتی مردم تحت ستم، می باشد. از آن گذشته، برخوردهای نظامی و آشوب طلبانه نه تنها به سود جوامع اسلامی و حتی تحت اشغال نیست، بلکه به زیان دین و ارزش های دینی نیز هست. نظامی گری و رزمندگی های دویست ساله اخیر بنیادگرایان در برابر استعمارگران غربی تاکنون راه به جایی نبرده و نخواهد برد، هر چند در برخی موارد اجتناب ناپذیر و حتی مفید هم بوده است. بویژه باید توجه داشت که اینان (بنیادگرایان) پس از رها شدن از سلطه استعمار، هیچ بدیل مترقی و سازنده ای برای پیشرفت و توسعه مسلمانان و جوامع اسلامی ندارند. دولت اسرائیل دولتی بی بنیاد و متجاوز است و عملاً تابع هیچ قاعده و قانونی نیست، اما شعار محو اسرائیل و یا مواجهه نظامی و تروریستی علیه آن نیز واقع بینانه و شدنی نیست و لذا محکوم به شکست است. راه درست مقاومت سیاسی و کوشش برای رسیدن به یک صلح واقعی که حاوی حداقل حقوق فلسطینی ها و تضمین کننده امنیت و صلح همه جانبه در منطقه خاورمیانه باشد، رویکرد صلح جویانه و استفاده از راه کارهای معمول و مشروع بین المللی است.

س : به نظر شما موانع عمده همکاری نیروهای مذهبی و مارکسیستی برای ایجاد یک نظام دموکراتیک چیست؟

ج : اگر نیروهای مذهبی و غیر مذهبی از جمله مارکسیست ها به اصل آزادی و دموکراسی و حقوق بشر و زیست در یک نظام سیاسی و اجتماعی عادلانه و دموکراتیک، صادقانه باور داشته باشند و هیچ نیرویی برای خود "حق ویژه" نخواهد، دیگر نباید مانعی بر سر راه زیست اجتماعی و مسالمت جویانه و یا تأسیس یک نظام دموکراتیک وجود داشته باشد. در میان تمام نیروهای اجتماعی کنونی ایران تنوع و تکثر فراوان است و مذهبی ها نیز دارای نحلتهای مختلف فکری و سیاسی هستند و هر کدام به سهم خود در تحولات اجتماعی اثر گذارند.

سنت گراها و بویژه بنیادگرایان همزمنی طلب، مانند مارکسیست های انحصارگرا، قادر نیستند در کنار هم زیست معقول و مسالمت آمیز داشته باشند و برای دموکراسی مبارزه کنند چرا که هیچ کدام به واقع به دموکراسی و نظام دموکراتیک باور ندارند. اما نواندیشان باورمند به دموکراسی و معتقد به حق آزادی انتخاب، علی القاعده هیچ مشکلی با هیچ نیروی دگراندیش دموکرات ندارند. البته بدیهی است که مذهبی های نواندیش و دموکرات، باورها

و عقاید خاص خود را دارند و از منظر فکری و ایمانی و آموزه‌های اسلامی خود به انسان و جامعه و سیاست می‌نگرند، اما در عرصه زیست اجتماعی و حکومت و دولت، محورها مشترک است و نباید اختلاف افکار و یا گرایش‌ها و بویژه عقاید شخصی مانع همکاری و تلاش حول محورهای مشترک اجتماعی و سیاسی باشد.

س: در چه عرصه‌هایی و با چه شرایطی نیروهای ملی - مذهبی و روشنفکران مذهبی می‌توانند و مایل‌اند که با نیروهای غیر مذهبی مارکسیست همکاری کنند؟

ج: چنان که گفته شد هیچ مانع جدی بر سر راه نیروهای دموکرات اعم از مذهبی و غیر مذهبی وجود ندارد. اگر به لحاظ معرفتی و سیاسی به پلورالیسم و تکثر عقاید و تنوع سیاست‌ورزی و یا تنوع حزبی و گروهی باور داشته باشیم و نیز اگر حاکمیت ملی و استقلال کشور و آزادی و دموکراسی و حقوق بشر محور مشترک تمام مردم ایران و بویژه احزاب و گروه‌های سیاسی و نهادهای مدنی باشد، دیگر بهانه‌ای برای اختلاف باقی نمی‌ماند. به عبارت دیگر در حوزه جامعه و سیاست، پلاتفرم همگان اصول مشترک ملی و انسانی است و اصل وحدت در کثرت و یا عکس آن در این مورد صادق است. در عرصه آگاهی دادن به جامعه و پیشبرد امر توسعه و حاکمیت ملی و استقلال ایران، نیروهای ملی - مذهبی در کنار دیگر روشنفکران و سیاست‌ورزان دموکرات قرار دارند. مارکسیست‌های دموکرات نیز می‌توانند در پروژه توسعه و آزادی مشارکت داشته باشند چنان که تا کنون نیز غالباً چنین بوده است. اما در این میان باید به یک اصل مهم و بنیادین اشاره کرد و آن مسأله صداقت و شرافت در روابط اجتماعی و سیاسی و همکاری فی‌مابین نیروهاست که نقش مهمی در پیروزی و یا در صورت فقدان آن در شکست خواهد داشت. به امید فردایی بهتر.